

باسمه تعالی

خلاصه‌ای از سلسله مباحث ترتب

بحث ما در ارتباط با مسلک ترتب با بیانات مفصل و متقن محقق خوئی و فرمایشات آیت الله فاضل و ملاحظات ما جمع شد و ما مسلک ترتب را بر اساس سه مبنایی که از مبانی مشهور است نقد کردیم. مبنای بحث ترتب که بزرگان نجف مانند محقق خوئی و محقق نائینی قائل هستند و دیگران تبعیت می‌کنند بر اساس سه مبنا است: مبنای اول این بود که خطابات عامه را منحل به خطابات شخصی بدانیم و احکام شرعی را از نوع خطابات شخصی تلقی کنیم. مبنای دوم این بود که علم و قدرت را شرط تکلیف بدانیم، لذا مراتب حکم مرحوم آخوند را با آن اصلاحاتی که آقایان درباره مرحله اقتضا و تنجز داشتند و گفتند مرحله اقتضا و تنجز جزء مراتب حکم نیست ولی دو مرتبه انشاء و فعلیت از مراتب حکم است ملتزم شویم و مبنای سوم این بود که مسأله تراحم را مربوط به طبائع بدانند و بگویند که تراحم نسبت به طبائع صورت می‌گیرد. با این سه نکته مبنایی باز به ترتب اشکال مهمی را بیان کردیم و فرمایشات آیت الله فاضل را به اضافه نکات خودمان بیان کردیم زیرا ایشان ملاحظه نکردند آن فرمایش محقق خوئی را زیرا محقق خوئی اصرار داشتند که مسلک ترتب متوقف بر اثبات اختلاف رتبه نیست ولی قبول داشتند که مسلک ترتب متوقف بر این است که زمان امر به اهم و مهم یکی باشد کما اینمکه متوقف بر این شد که عصیان خارجی به شکل شرط مقارن باشد و ما با فرض این فضاها نقد های جدی به فرمایشات محقق خوئی و بعضا فرمایشات محقق نائینی بیان کردیم و ثمره‌ای که محقق خوئی بیان کردند را ناتمام دیدیم و مسلک ایشان ناتمام ماند و لذا عملاً مسلک ترتب حتی با مبانی خود آقایان مشکل دارد و عملاً جواب نداد و ما یک بحث بنایی مفصلی را ارائه کردیم.

مبنای حضرت امام خمینی ره در حل تراحم اهم و مهم

یک مسلک دیگری هم وجود دارد که مسلک حضرت امام خمینی است که در واقع ترتب را غلط بدانیم براساس اینکه مبنای ترتب را نپذیریم مثلاً خطابات عامه را مبنا قرار دهیم و بگوییم که خطابات شرعی به خطابات شخصی منحل نمی‌شود

یا قبول نکنیم که علم و قدرت از شرایط عامه تکلیف است و مراتب انشاء و فعلیت مرحوم آخوند را قبول نکنیم یا تراحم در مرحله طبائع را ممکن ندانیم. اگر این ها را قبول نکنیم آن موقع امام یک مسلک دیگری بر اساس مبانی حقه قائل هستند که شروع در بیان آن می کنیم.

برای بیان مسلک حضرت امام دو راه حل داریم، یکی مراجعه مستقیم به کلمات ایشان است که این را خوب نمی دانم و دوم کاری که درست تر است شبیه به مسیری است که درباره ترتب طی کردیم یعنی فرمایش شاگرد برجسته ایشان را دنبال کنیم و بعد اگر نکته ای در تتمه فرمایشات استاد این شاگرد برجسته، یعنی محقق نائینی بود بیان کنیم، لذا در اینجا هم ابتدا بیانات امام را از مجرای شاگرد برجسته ایشان، آیت الله فاضل بررسی می کنیم که بهترین شاگرد امام در این باره است و بعد اگر نکته اضافه ای داشت که لازم به بیان بود خودمان بیان کنیم.

کآن در دو پله فرمایش حضرت امام را بررسی می کنیم یکی با بیان تلمیذ برجسته ایشان، آیت الله فاضل و دیگری با مراجعه به اصل کلمات حضرت امام که خواهد آمد.

و لذا ما هم اولاً با بیان آیت الله فاضل پیش می رویم تا بتوانیم با مسلک امام و شاگردان امام به خوبی آشنا شویم. مخصوصاً آیت الله فاضل که خودشان هم قائل به این مبنا است. آیت الله مومن هم کلمات و دقائق دارند که ما اینها را بعداً بیان می کنیم.^۱ الان فرمایشات آیت الله فاضل را که این مبنا را هم اختیار کرده است و هم فتوان داده است و هم کلامات امام را منقح کرده است بیان می کنیم.

تقریر آیت الله فاضل از مبنای حضرت امام ره

^۱ نظرات ایشان درباره مبنای امام در کتاب تسدید الاصول بیان شده است. فراجع

آیت الله فاضل رضوان الله تعالی علیه در این اصول فقه شیعه و در تقریرات مفصل خود بحثی دارند تحت عنوان تحقیق پیرامون مسأله ترتب و سعی کردند که مبنای ترتب را نقد کنند. ابتدا عبارات ایشان را نقل می‌کنم.

ایشان ابتدا تقریر مختصری از ترتب بیان می‌کنند که ما در ترتب یک وجوب ازاله و یک وجوب صلوات داریم که از نظر زمانی مقارن هستند و از نظر رتبه، اختلاف دارند و لذا مولی دستور داده است «ازل» و بعد گفته است «ان عصیت فصل» که صلوات وجوبش متأخر از ازاله است ولی فعلیت دو تکلیف هم زمان است و نظریه ترتب می‌خواهد مشکل صلوات را حل کند حتی طبق مسلک کسانی که در صحت عبادت امر می‌خواهند و یک امر ترتبی درست می‌کند به این صورت که اگر کسی ازاله را معصیت کرد صلوات امر داشته باشد و این امر زمانا مقارن با ازل است ولی تأخر رتبی دارد.

تحلیل ذلک: این شرطی که در ارتباط با مهم یعنی صلوات مطرح است شرط شرعی است یا عقلی؟ هر دو فرض را رد می‌کنند تا ترتب خراب شود. می‌فرماید اگر این شرط، شرط شرعی باشد یعنی در «ان عصیت فصل و یجب علیک الصلوات» این «ان عصیت شرعی است یا عقلی. این شرط قطعاً عقلی نیست زیرا شرط عقلی مناطی دراد که این ندارد ولی توضیح نمی‌دهند و می‌گویند به دلیل اینکه ترتبی‌ها این شرط را عقلی می‌کنند کما اینکه محقق خوئی گفته این شرط عقلی است و عقل این را قائل است ما به دلیل تسلط بر کلمات آقایان هر دو فرض را مطرح می‌کنیم هم فرض شرعی و هم فرض عقلی را بررسی می‌کنیم. شرعی نیست زیرا شرط شرعی یک ضوابطی دارد اول اینکه شرط شرعی در کتاب و سنت باید وجود داشته باشد و ما هر چه نگاه کردیم در کتاب و سنت نیست مثلاً استطاعت شرط شرعی است «من استطاع الیه سبیلاً» «ان استطعت فحج» این شرط شرعی است زیرا در کتاب وجود دارد یا مثلاً زوال شرط شرعی است زیرا در کتاب و سنت وجود دارد. ثانیاً اینجا عصیان یک خصوصیتی دارد که اگر در کتاب هم می‌آمد غلط بود که شرط شرعی باشد و ما باید به خاطر یک نکته واضح دست از ظاهر دلیل بر می‌داشتیم لذا تعبیر خیلی مهمی دارد که کأنّ اینجا عصیان یک جوری است که ثبوتاً ممتنع است شرط شرعی صلوات باشد. (البته خود آنها هم قائل به شرط شرعی نیستند بلکه قائل هستند که اشتراط عصیان را شرط

عقلی است) لذا ثبوتاً ممتنع است. برای توضیح امتناع ثبوتی سه مقدمه دارند و اگر کسی این سه مقدمه را یاد بگیرد مجبور است اگر در روایتی چنین چیزی بود دست از آن بردارد.

آن سه مقدمه این است: مقدمه اول: متعلق تکالیف شرعی چیست؟ مقدمه دوم: اطلاق یعنی چی؟ مقدمه سوم: تراحم کجا واقع می‌شود؟ خیلی زیبا این سه مقدمه را درست می‌کنند تا نشان دهند اشتراط شرعی به چه معنا است. هنر ایشان این است که مبانی امام را روی مبنا توضیح می‌دهند.

در باره مقدمه اول که متعلق تکلیف چیست خیلی مختصر بیان می‌کنند و می‌فرماید متعلق تکلیف طبیعت و ماهیت است نه ماهیت به قید وجود و نه ماهیت به قید وجود به اضافه خصوصیات فردیه. و به همین اختصار از مقدمه اول می‌گذرند. که متعلق تکلیف سه احتمال دارد طبیعت و دیگری طبیعت موجوده و دیگری طبیعت موجوده به اضافه خصوصیات فردیه و می‌فرماید حق این است که متعلق تکلیف طبیعت است ولی خوب توضیح نمی‌دهند ولی در توضیح مقدمه دوم، مقدمه اول را خوب توضیح می‌دهند. ما ابتدا آن توضیحات را بیان می‌کنم و بعد بر اساس آن توضیحات مقدمه دوم را هم بیان می‌کنیم.

ایشان در توضیح مقدمه که معنای اطلاق چیست این را خوب توضیح می‌دهند. می‌فرماید: ما یک ماهیت من حیث هی داریم و یک ماهیت موجوده داریم و یک ماهیت موجوده به اضافه خصوصیات فردیه داریم، یعنی جناب زید را وقتی در محکمه عقل تکه تکه می‌کنید می‌گویید زید از جهت ماهیت یک انسان است بعد انسان موجود است بعد انسان موجودی است که کم خاص و کیف خاص دارد. و در واقع می‌شود طبیعی انسان به اضافه وجود به اضافه خصوصیات فردیه که فرق مرحله اول و دوم این است که ماهیت مغایر وجود است. وقتی که انسان را با وجود مفهوماً مقایسه می‌کنید ملاحظه می‌کنید که دوتا هستند انسان غیر وجود و عدم است و اگر قضیه «انسان موجود است» را بررسی کنید انسان موجود است یا انسان معدوم است حمل اولی نیستند وجود و عدم در انسان نمی‌خواهند در ماهیت انسان نه وجود است و نه عدم و اینها را در فلسفه خوب توضیح دادیم. اگر کسی گفت انسان انسان است و انسان حیوان ناطق است می‌گویند حمل اولی است زیرا اتحاد ماهوی وجود دارد. در فلسفه توضیح داده‌اند در قضیه انسان انسان است و انسان حیوان ناطق است، در گزاره دوم یک اختلاف به

اجمال و تفصیل بین موضوع و محمول است و در گزاره اول یک توهم تغایری است و لذا حمل درست است و همه قبول دارند که اتحاد ماهوی وجود دارد ولی در انسان وجود یا عدم است اتحاد ماهوی وجود ندارند و لذا انسان موجود است یا معدوم است دلیل می‌خواهد. پس وجود غیر از ماهیت است. از آن طرف خصوصیات فردیه هم غیر اصل وجود است زیرا من یک بار مسأله انسان وجود است را مطرح می‌کنم و یک بار مسأله وجود خاصی را مطرح می‌کنم که این وجود خاص مشخصات فردیه دارد. انسان کجاست و نسبتش با دیوار یا با سقف چقدر است و در فلسفه ثابت کردند که تشخص یا به وجود است یا به عوارض مشخصه ولی باید حواسمان جمع باشد که سه پله می‌شود انسان و وجود انسان و وجود خاص به نام زید.

بر گردیم مقدمه اول را درست کنیم. در اصول که می‌گویند «الصلاة واجبه» وجوب به صلات می‌خورد یا صلات موجوده یا صلات خاص خارجی می‌خورد مثل انسان است یا انسان موجود است یا مثل زید است. وقتی می‌گویم الصلات واجبه یعنی انسان یعنی ماهیت که نه درونش وجود است و نه عدم یا وقتی می‌گویم الصلات واجبه یعنی صلات خارجی موجود یا وقتی می‌گویم الصلات واجبه یعنی صلات خاص یعنی زید.

در کفایه آخوند گفت مشخصات فردیه محل دعوا نیست زیرا مناط ندارد و وجوب تابع مناط است و مصلحت یا در ماهیت است یا طبیعی خارجی ولی قطعاً صلات خاص خارجی محل دعوا نیست زیرا مناط ندارد و لذا پله سوم کنار می‌رود و دعوا می‌رود بین طبیعی صلات من حیث هی و صلات خارجی موجود که دعوی بسیار مفصلی است در علم اصول که متعلق تکلیف چیست؟ ولی قطعاً پله سوم محل دعوا نیست زیرا صلات خاص خارجی یعنی صلات این نقطه از اتاق مناطی ندارد که بخواهد متعلق تکلیف واقع شود و لذا در اصول تذکر می‌دهند که متعلق تکلیف کاری به وجود خاص خارجی ندارد. ایشان در مقدمه اول می‌گویند که محققین ثابت می‌کنند که متعلق تکلیف طبیعی است و درست است که وجود است که مناط دارد ولی تکلیف به طبیعی به قید وجود تعلق نمی‌گیرد و اختلافی بین آخوند و محققین است آنها همه می‌گویند که متعلق تکلیف، طبیعی است و خوشبختانه همه قائلین ترتب معتقدند که متعلق طبیعی است. مقدمه دوم این است که اطلاق یعنی چی؟ اینجا

موضوع جزئی: مبنای امام خمینی در تزاحم بین اهم و مهم ۹۶/۱/۱۴ جلسه ۵۶

محل معرکه نزاع است که ما در این بحث با محقق خوئی در بحث با شهید صدر اختلاف شدید داریم در اطلاق بدلی و شمولی اطلاق یعنی چی؟ اگر متعلق تلکیف طبیعی است اطلاق یعنی چی؟ و به کجا بر میگردد و بعد مسأله تزاحم را بررسی می‌کنیم که معلوم شود که تزاحم در چه مرحله‌ای واقع می‌شود و بعد معلوم می‌شود که درون عصیان یک تناقضی خوابیده است که اصلاً امکان ندارد عصیان شرط شرعی باشد.

مقرر: حسن مهاجری